جلسه 504

یکشنبه 04/07/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در بیان محقق عراقی ره بود، فرمود علم اجمالی به وجود مخصصاتی در کتب معتبره با پیدا کردن مقدار متیقن از مخصص منحل نمی شود. مثل این می ماند که ما علم اجمالی داریم که بعضی از این اوانی نجس هست. ما می گردیم سه اناء پیدا می کنیم که علم تفصیلی پیدا می شود به نجاستش. ایشان فرموده است این علم تفصیلی به درد نمی خورد، باید از این اوانی اجتنب کنید. چرا؟ برای اینکه علم تفصیلی در صورتی موجب انحلال علم اجمالی می شود که ناظر باشد به تعیین معلوم بالاجمال. شما می دانید اوانی زید نجس هستند بعد علم تفصیلی پیدا کنید که اوانی زید این سه اناء هستند نه بیشتر. بقیه اگر نجس باشند اوانی زید نیستند. علم تفصیلی شما آمد معلوم بالجمال را تعیین کرد، گفت هذه الاوانی الثلاثة اوانی زید. اما در جائی که علم تفصیلی ناظر به تعیین معلوم بالاجمال نباشد صرفا می گوید این سه اناء نجس است وشما علم اجمالی داشتید که بعض این ده اوانی نجس هستند، اگر این علم تفصیلی مقارن باشد با حدوث علم اجمالی، این علم اجمالی منجز نیست، انحلال حکمی پیدا می کند. اما اگر این علم تفصیلی متأخر باشد، علم اجمالی حقیقة که هست، حکما هم که منحل نمی شود کما بیناه سابقا.

مرحوم آقای صدر فرموده: به نظر ما فرمایش محقق عراقی آن کبرایی که فرمود فی الجمله درست است. و آن در جائی است که سبب علم اجمالی متساوی نیست نسبت به اطراف علم اجمالی. مثلا شما دیدید یک قطره خون افتاد، آیا در این اناء الف افتاد یا در اناء ب، نمی دانید، فحص کردید یک قطره خونی در اناء الف دیدید، اما هل هذه القطرة من الدم نفس تلک القطرة المرئیة أم لا؟ نمی دانید. اینجا حق با محقق عراقی است. چرا؟ برای اینکه علم اجمالی عنوان پیدا می کند. می شود الاناء الذی وقع فیه تلک القطرة المرئیة اجمالا نجس. این علم تفصیلی شما که این اناء الف یک قطره دم در او افتاد که نمی گوید همان قطره مرئیه بالاجمال در او افتاده است، شاید قطره دیگری است. پس منحل نمی شود علم اجمالی. و اگر این علم تفصیلی متأخر باشد زمانا و یک ساعت بعد از علم اجمالی مثلا حادث شد، حق با محقق عراقی است که باید هم از این اناء اجتناب کنیم وهم از آن اناء ب. اما اگر نه، سبب علم اجمالی نسبت به اطراف علم اجمالی علی حد سواء است، مثل اینکه شما با حساب احتمالات گفتید این کافر دو تا لیوان در خانه اش هست، نمی شود که در این مدت از هیچکدام آب نخورد. با حساب احتمالات علم اجمالی پیدا کردید که از یکی از این دو اناء آب خورده است علی الاقل، خب این نسبتش به هر دو طرف علی حد سواء است. یعنی چه؟ یعنی اگر فی علم الله از هر دو اناء آب خورده است هیچ کس نمی تواند بگوید آن اناء معلوم بالاجمال این اناء الف است. خب چرا اناء ب نباشد؟ تعین ندارد. بعد شما می آیید می بینید اناء الف این انائی است که کافر از او آب خورده است. اینجا چرا علم اجمالی ما منحل نشود؟ وقتی معلوم الانطباق است بر این اناء الف، دیگر بعد از او علم اجمالی نمی ماند. در مثال اول یک خصوصیتی را در علم اجمالی اخذ می کردید می گفتید الاناء الذی وقع فیه تلک القطرة من الدم التی رأیناها قبل ساعة. خب این خصوصیت معلوم الانطباق بر این اناء الف نیست. بله، آنجا علم اجمالی منحل نمی شود. اما در این مثال دوم یقینا این اناء الف مصداق معلوم بالاجمال هست. منتهی ممکن است اناء ب هم مصداق انائی که شرب منه الکافر باشد. او می شود شک بدوی.

در بحث ما مسأله ما از قبیل این مثال دوم است. چرا؟ برای اینکه شما با حساب احتمالات علم پیدا کردید که در کتب معتبره مقدار معتنابهی مخصص عمومات داریم. این علم شما که عنوان ندارد. با حساب احتمالات با اینکه این مطلب در افواه منتشر شده است که در شرع مخصصاتی نسبت به عمومات کتاب وسنت ما داریم، این باعث علم اجمالی شد. شما رفتید پانصد تا مخصص منفصل در کتب معتبره پیدا کردید خب معلوم الانطباق است علم اجمالی شما بر این مخصص ها. اینجا انحلال حقیقی است.

این فرمایش اول آقای صدر.

اقول: این فرمایش، فرمایش متینی است، اما با آن عرضی که ما داشتیم که خصوصیت هایی که منشأ اثر شرعی نیستند وبرای عقل موضوعیت ندارند، اینها ولو مانع از انحلال حقیقی علم اجمالی است مثل اینکه می دانم اناء زید المردد بین الانائین نجس، این اناء الف فهمیدم نجس است اما نمی دانم اناء زید است یا نه. عنوان اناء زید را اگر لحاظ کنیم علم اجمالی منحل نمی شود. هنوز هم علم اجمالی داریم که اناء زید المردد بین الانائین نجس. ولی عقل این علم را موضوع منجزیت نمی داند، می گوید اناء زید که خصوصیت ندارد، بگو من علم دارم که احد الانائین نجس، اناء زید باشد یا اناء غیر زید، مهم نیست. آن چیزی که موضوع منجزیت است علم اجمالی به تکلیف است، حالا این خصوصیت اینکه اناء زید است این مهم نیست.

وقتی این خصوصیت مهم نشد می توانیم بگوئیم علم اجمالی ای که منجز هست یعنی آن علم اجمالی که این خصوصیات زائده در آن الغاء می شود او منحل شده است. علم به نجس بودن احد الانائین منحل می شود به علم تفصیلی به نجس بودن این اناء الف.

در این مثال اول که برای آقای صدر مطرح شد که یک قطره دمی دیدیم افتاد نمی دانیم در کدام اناء افتاد. بعد علم تفصیلی پیدا کردیم در اناء الف یک قطره دم هست. خب این قطره همان قطره باشد یا غیر او، چه تأثیری دارد در شرع وعقل؟ مهم این است که ما علم داریم احد الانائین نجس است و واجب الاجتناب. علم تفصیلی پیدا کردیم که اناء الف نجس و واجب الاجتناب. تمام شد. منحل شد آن علم اجمالی موضوع تنجز. والشاهد علی ذلک هو الوجدان. آیا وجدان فطری شما می پذیرد این فرمایش آقای صدر را که ما در همین مثال کافر حساب کنیم در این مثال کافر که با حساب احتمالات علم پیدا کردیم که او با یکی از این لیوان آب خورده است، حساب احتمالات یعنی اطمینان پیدا کردیم که در این هوای گرم و در این مدت طولانی نمی شود که این کافر تشنه نشود وآب نخورد. در اینجا آقای صدر ره گفت اگر بعد از چند روز علم تفصیلی پیدا کنیم که این لیوان الف از قبل نجس بوده، زمان معلوم بالتفصیل باید متأخر نباشد از زمان معلوم بالاجمال. این مسلّم است. نه، بحث زمان علم تفصیلی است که متأخر بوده است. بعد از چند روز فهمیدید که اناء الف از گذشته نجس بوده چون کافر از آن آب خورده است. اینجا آقای صدر گفت علم اجمالی انحلال حقیقی دارد و از آن اناء دیگر می توانید شما اجتناب نکنید.

اما اگر شما دیروز دیدید کافر از یکی از این دو لیوان آب خورد اما نمی دانید از کدام آب خورده است، اینجا امروز که علم تفصیلی پیدا می کنید که کافر از لیوان الف آب خورده خب علم ندارید که این همان لیوانی است که دیروز از آن آب خورد. اینجا آقای صدر می گوید باید از آن اناء دیگر هم اجتناب کنید. وجدان فطری قبول می کند این تفصیل را؟ ما که وجدان فطری مان این تفصیل را قبول نمی کند. حالا اگر در سلامت وجدان و فطرت مان هم شک کنیم اما بزرگانی مثل حضرت امام هم این مطلب را داشتند که این خصوصیات عقلا اعتبار ندارد و مانع از انحلال علم اجمالی نمی شود.

سؤال وجواب: جایی که علی حد سواء نیست مثل همین مثال که دیدیم دیروز کافر از یکی از این دو لیوان آب خورد اما کدام لیوان بود نمی دانیم. خب اینجا فی علم الله از یک لیوان معین آب خورده است. امروز فهمیدیم که روزهای قبل این کافر از اناء الف آب خورده است، منتهی نمی دانیم آیا این لیوان الف همان لیوانی است که دیروز دیدیم کافر آب خورد، یا نه، غیر از آن لیوان است. اینجا است که آقای صدر می گوید باید از همه این لیوانها اجتناب کنید. چرا؟ برای اینکه علم اجمالی انحلال حقیقی که ندارد. الاناء الذی رأیت أنّ الکافر شرب منه امس نجس، این علم اجمالی هنوز هم هست. پس علم تفصیلی موجب انحلال حقیقی علم اجمالی نشد. انحلال حکمی هم که با علم تفصیلی متأخر به وجود نمی آید، چون اصالة الطهارة در این اناء قبل از علم تفصیلی تعارض می کند با اصالة الطهارة در آن اناء دیگر. والمیت لایعود حیا، از بین رفت. آقای صدر اینجور فرموده است.

ما می گوئیم این تفصیل که بیینیم با حساب احتمالات علم پیدا کردیم که کافر از یکی از این دو لیوان آب خورده، اینجا قائل به انحلال حقیقی علم اجمالی می شوید با این علم تفصیلی به اینکه کافر از این لیوان الف آب خورده است. ولی اگر ما ببینیم کافر از یکی از این دو لیوان آب خورد ندانیم کدام بود، اینجا چون سبب مساوی نیست با این دو اناء، سبب علم اجمالی مختص است به احدهما واقعا، علم اجمالی منحل نیست لا حقیقة و لا حکما لتأخر العلم التفصیلی فیجب الاحتیاط. این خلاف وجدان است.

پس به نظر ما به لحاظ علم اجمالی موضوع تنجز انحلال حقیقی است ولو علم تفصیلی متأخر باشد واجتناب از آن اناء دیگر لازم نیست. ولو علم تفصیلی متأخر باشد اما به شرط اینکه معلوم بالتفصیل ما متأخر نباشد. نه اینکه علم تفصیلی پیدا کنیم امروز این اناء الف نجس است. علم اجمالی دیروز را منحل نمی توانیم بکنیم با این علم تفصیلی. علم تفصیلی به این شرط موجب انحلال علم اجمالی سابق است که معلوم بالتفصیلش یا مقارن باشد با آن معلوم بالاجمال و یا مقدم باشد بر او.

اما اصل مطلب محقق عراقی که فرمود علم اجمالی با علم تفصیلی منحل نمی شود حقیقة.

اقول: جناب محقق عراقی! علم اجمالی صرف علم به جامع که نیست. خب هر علم تفصیلی در او علم به جامع هم هست. شما علم دارید که زید در خانه است، علم دارید جسم در خانه است، حیوان ناطق در خانه است، رجل در خانه است. شما می توانید با این بیانتان از هر علم تفصیلی علوم اجمالیه در بیاورید. اینکه علوم اجمالیه نیست. علم اجمالی یعنی علم به جامع مع الشکین التفصلیین. علم اجمالی این است که من می دانم یا این اناء نجس است یا آن اناء. یعنی شک دارم آن اناء نجس آیا این اناء است یا آن اناء دیگر. این می شود علم اجمالی. در جائی که علم تفصیلی دارم که این اناء الف نجس است، آیا هنوز علم اجمالی باقی است؟ یعنی هنوز علم اجمالی که قوامش به دو شک تفصیلی است باقی است؟ خب باقی نیست دیگر. چون معلوم بالاجمال ما یقینا منطبق است بر این اناء الف. إما هذا نجس أو ذاک دیگر معنا ندارد. هذا نجس جزما والآخر مشکوک.

یک اشکال دیگری مرحوم آقای صدر به محقق عراقی گرفته است او را هم عرض کنیم این بحث را تمام کنیم. اشکال ایشان این است که: جناب محقق عراقی! شما در علم اجمالی به تکلیف این مطالب را فرمودید و ما در آنجا بحث کردیم وفی الجمله کلام شما را پذیرفتیم، چون در آنجا می خواست علم اجمالی به تکلیف منجز باشد نسبت به اطراف، شما فرمودید علم تفصیلی مثلا بأنّ هذا الاناء الاول نجس اگر متأخر باشد زمانا، فایده ندارد. چرا؟ برای اینکه آن علم اجمالی ما به لحاظ قبل از زمان علم تفصیلی به این اناء الف منجز بوده است. چون ساعت هشت علم اجمالی پیدا کردید که یا اناء الف نجس است و یا اناء ب. ساعت نه علم تفصیلی پیدا کردید که از ساعت هشت یا قبل از آن اناء الف نجس بوده است. خب آنجا فرمودید که این علم اجمالی نسبت به این اناء الف هم از ساعت هشت تا نه منجز بود اجمالا، واصل طهارت در او را با اصل طهارت در آن اناء ب طرف تعارض قرار داد. ولذا این اناء ب وجوب اجتناب دارد چون طرف علم اجمالی منجز است. اینجور فرمودید. اما چرا قیاس کردید مقام را به آن بحث علم اجمالی به تکلیف؟ در این بحث ما علم اجمالی به مخصص منفصل داریم، حجیت عام یک شرط واقعی دارد، عدم ابتلاء به مخصص معلوم بالتفصیل أو الاجمال. از اول حجیت این عموم ها مشروط است به عدم الابتلاء بالمخصص المعلوم بالتفصیل أو الاجمال. از روز اول.

سؤال وجواب: عیبی ندارد، عام اگر علم اجمالی نداشتید به مخصص حجت بود. اما اگر این عام مخصص معلوم بالاجمال داشت فی علم الله حجت نیست. عامی که مخصص منفصل محتمل دارد حجت است. اما عامی که مخصص منفصل معلوم بالتفصیل أو الاجمال دارد واقعا حجت نیست. منتهی گم کردید آن عامی را که حجت نیست یعنی مخصص معلوم بالاجمال دارد گم کردید این عام را با آن عامی که حجت است. عام اگر مبتلا باشد به مخصص معلوم بالاجمال أو التفصیل، حجت نیست. عامی که مبتلا نباشد به مخصص معلوم بالاجمال أو التفصیل حجت است. شما وقتی علم اجمالی داری یکی از این دو عام مبتلا است به مخصص معلوم بالاجمال، یعنی می دانی که یکی از این دو عام حجت است ویکی دیگر حجت نیست. می شود اشتباه الحجة باللاحجة. بعد که رفتی پیدا کردی آن عام مبتلای به مخصص معلوم بالاجمال را، می فهمی که این لاحجت بوده است. این عام الف که می گفت حرم الربا، رفتی پیدا کردی که لاربا بین الوالد و الولد، فهمیدی این حرم الربا آن عامی بوده که لا حجت بوده است مبتلا بوده است به مخصص منفصل معلوم بالاجمال. کشف کردید این لا حجت بوده است. خب آن عام دیگر از اشتباه الحجة باللاحجة خارج می شود، دیگر چه لزومی دارد من فحص کنم از مخصص منفصل در او؟

فرق است بین علم اجمالی به تکلیف در بحث اصول عملیه، آنجا علم اجمالی به تکلیف منجز است، جلو جریان اصل برائت را می گیرد. اما در اینجا بحث اشتباه الحجة باللاحجة است. خب لا حجت را پیدا کردیم. وقتی لا حجت را پیدا کردیم خرج عن اشتباه الحجة باللاحجة. مثل این می ماند که مولا گفته است اکرم کل عالم، دو نفر مقابل من هستند یکی از آنها عالم است و یکی جاهل، خب این می شود اشتباه الحجة باللاحجة. بعد فهمیدم که آن نفر اول جاهل است. این اصلا ربطی به علم اجمالی منجز ندارد.

اقول: این فرمایش آقای صدر ناتمام است. چرا؟ برای اینکه خود شمای آقای صدر فرمودید عامی حجت است که مبتلا به مخصص معلوم بالاجمال نباشد. خب محقق عراقی بنده خدا می گوید که علم اجمالی منحل نیست یعنی ممکن است آن عام دوم هم مبتلا باشد به مخصص معلوم بالاجمال. خب عام الف بله، حرم الربا فهمیدید عام مبتلا به مخصص منفصل معلوم بالاجمال بوده است پس از اول لاحجت بوده است. خب شاید عام دوم یعنی یحرم الکذب هم عام مبتلای به مخصص منفصل معلوم بالاجمال باشد. اگر ما بتوانیم علم اجمالی محقق عراقی را حقیقة منحل کنیم حرفی نیست. اما شما اشکال دوم که می کنید معنایش این است که علم اجمالی حقیقة منحل نمی شود ولی اینجا مشکل پیدا نمی کنیم. خب چرا مشکل پیدا نمی کنید. این عام دوم هنوز شبهه مصداقیه عام مبتلای به مخصص معلوم بالاجمال هست.

سؤال وجواب: فرض این است که محقق عراقی می گوید شاید دومی هم مصداق معلوم بالاجمال باشد چون علم اجمالی منحل نیست حقیقة. حالا شما قبول ندارید مبنای محقق عراقی را، اتفاقا آقای صدر که فی الجمله قبول کرد مبنای ایشان را در جائی که سبب علم اجمالی علی حد سواء نباشد به اطراف علم اجمالی. شما اگر اشکال می گرفتید که مبنای محقق عراقی درست نیست حرفی نداشتیم. اما اینکه بگوئید قیاس مانحن فیه با علم اجمالی به تکلیف در اصول عملیه قیاس مع الفارق است، نه این قیاس مع الفارق نیست.

ولذا اصل مبنای محقق عراقی ناتمام است.

فتحصل که علم اجمالی به مخصصات منفصله در کتب معتبره ینحل بالظفر بمقدار معتدبه من المخصصات، و دیگر بعد از او ما علم اجمالی نداریم.

ولذا این وجه ثانی اخص از مدعا هست.

وجه ثالث: (و هو العمدة فی المقام)، مرحوم آخوند فرموده است: به نظر ما علت وجوب فحص از مخصص منفصل این است که عمومات کتاب و سنت در معرض تخصیص هستند. فرق می کند با عمومات در السنه عرف. عمومات در السنه عرف اینها در معرض تخصیص نیستند، عقلاء قبل الفحص عمل می کنند به عام. اما عمومات وارده در کتاب و سنت در معرض تخصیص به مخصص منفصل هستند. اگر قطع نداشته باشیم که در سیره عقلاء عمل به این عمومات قبل الفحص جائز نیست، لااقل شک داریم در بناء عقلاء که آیا این عمومات کتاب وسنت که در معرض تخصیص هستند آیا اینها مورد عمل عقلاء هستند قبل الفحص أم لا. شک در حجیت مساوق با قطع به عدم حجیت است. ولذا قبل الفحص عن المخصص المنفصل شک داریم در حجیت عام و باید کاری بکنیم که با فحص از مخصص منفصل علم به حجیت عام پیدا کنیم.

این فرمایش مرحوم آخوند.

مرحوم آخوند معنا نکرده معرضیت للتخصیص یعنی چه؟ یعنی چه عمومات کتاب وسنت معرضیت للتخصیص دارند؟

مرحوم آقای بروجردی فرموده: اگر مراد صاحب کفایه این است که طریقه شارع با طریقه عرف فرق می کند و عادت شارع بر اعتماد بر مخصصات منفصله است غالبا، اگر این را می گوید خب این معنایش این است که اصلا به هیچ عامی در کلام شارع دیگر نشود اعتماد کرد. در حالی که عمومات در خطابات شرعیه دو جور است. یک عموماتی هست که امام به افراد خاص عام می گوید، سائل می آید سؤال می کند امام به او عام می گوید که برود عمل بکند. این عمومات نیاز به فحص ندارد. مثل مولایی می ماند که به عبدش یک امر خاصی بکند، منتهی این امرش عام است. به او می گوید اشتر کل یوم خیزا. کل یوم عام است دیگر. اینجا نیاز به فحص ندارد از مخصص منفصل. اگر این عبد عمل نکند به عام بگوید شاید مخصص منفصلی بود عقلاء از او قبول نمی کنند.

بله یک قسم دومی هست از عمومات، وآن عموماتی است که متکفل قضایای حقیقیه است، احکام کلیه را بیان می کند که تعبیر می شود از آن به روایات مقام تعلیم در مقابل روایات مقام افتاء. روایات مقام افتاء یعنی وظیفه عملیه سائل را دارد امام بیان می کند. قسم دوم روایاتی است که در مقام تعلیم وارد شده است که متکفل احکام کلیه است. به زراره می فرماید لاتعاد الصلاة الا من خمس. یا به یکی دیگر می فرمایند لایضر الصائم ما صنع إذا اجتناب اربع خصال. این عمومات در سیره عقلاء حتی اگر از مولای عرفی هم صادر بشود واجب است فحص از مخصص منفصل آن. چرا؟ برای اینکه مولا در این احکام کلیه بنائش بر ایصال خطابات به تک تک مکلفین که نیست. این خطابات را در معرض وصول گذاشته است. وظیفه مولا بیش از این نیست. احکام کلیه است در معرض وصول عامه مکلفین گذاشته است. امر هم کرده است به تعلم احکام و تفقه در دین. خب در اینها باید فحص کرد از مخصص منفصل.

پس عملا فرقی بین مولای شرعی و مولای عرفی نیست. فرق بین روایات مقام افتاء است که در مورد خاص امام یک خطابی را به شخص سائل می گوید مثلا می گوید افعل کذا کل یوم، اینجا فحص لازم نیست حتی در روایات از ائمه علیهم السلام. اما عموماتی که متکفل احکام کلیه اند یعنی روایات مقام تعلیم، آنها اگر از شارع هم صادر نمی شد از عرف هم صادر می شد اگر مولای عرفی هم می گفت باید فحص از مخصص منفصلش می کردیم. پس معرضیت للتخصیص درست نیست.

تأمل بفرمائید اصلا معرضیت للتخصیص ببینید معنایش چیست. اگر معنایش این است که شارع روشش با عرف شدیدا اختلاف دارد، به نظر ما عمومات بالکل از اعتبار می افتد حتی بعد الفحص عن المخصص المنفصل و عدم الظفر به فیما بأیدینا.

اگر این کلام صاحب کفایه درست بشود ضربه محکمی است بر عمومات کتاب وسنت. تأمل بفرمائید تا فردا.